

نام گذاری سال جاری به اتحاد ملی و انسجام اسلامی، فرصت جدیدی را برای بررسی مجدد مقوله وحدت و انسجام اسلامی پیش روی محققان کشور ما و سایر کشورهای اسلامی قرار داده است. موضوع وحدت و انسجام اسلامی زمانی مورد بازخوانی مجدد قرار می گیرد که اقدامات گسترده ای برای ایجاد تفرقه و گسترش تنش میان فرق و مذاهب اسلامی در گوشه و کنار جهان اسلام، به ویژه عراق، انجام شده و بسیاری از علما و روشنفکران مسلمان را از مخاطرات جدی این شرایط برای کین اسلام، و به ویژه پیامدهای ناگوار آن در آینده، شدیداً نگران ساخته است. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، وقت آن رسیده است تا ضمن برداشتن موانع موجود و همچنین منزوی ساختن گروه های تندرو و افراطی، تمام توان خود را برای دستیابی به وحدتی پایدار میان مسلمانان جهان و زمینه سازی برای انسجام اسلامی، که به اعتقاد نگارنده این مقاله، باید از آن، به برداشتن چندین گام به جلو تعبیر کرد، مصروف ساخت

متن

تفاوت انسجام اسلامی با وحدت اسلامی

وقتی از انسجام اسلامی سخن به میان می آید، بسیاری آن را با وحدت اسلامی کاملاً مترادف تلقی می کنند، اما باید توجه کرد که مفهوم انسجام اسلامی با وحدت اسلامی کاملاً یکسان نیست، بلکه تفاوت های ظریفی میان این دو به چشم می خورد.

در واقع، وحدت اسلامی به معنای مصطلح، بر همبستگی عمومی میان مسلمانان بر اساس وجود اشتراکات دینی آنها تأکید می کند که پیامدهای آن می تواند بسیار کلّی و البته بسیار مهم باشد. مانند زندگی مسالمت آمیز پیروان فرق و مذاهب مختلف، تکفیر نکردن یکدیگر، پرهیز از خشونت های مذهبی، محافظت همگانی از مسلمات، هویت و مقدسات دینی، حمایت های توده ای از ملت های مسلمان (در ابعاد گوناگون) یا مقابله عمومی با دشمن یا دشمنان مشترک و مانند آنها. ولی انسجام اسلامی به معنای مصطلح، یعنی وجود سطح مناسبی از وفاق میان مسلمانان و گروه ها یا دولت های اسلامی در جهت دستیابی به اهداف و منافع مشترک و همچنین تلاش عملی و هماهنگ برای تحقق آن اهداف و منافع. بنابراین انسجام اسلامی اولاً؛ مستلزم تعیین اهداف و منافع مشترک و توافق بر سر آنها میان گروه ها یا دولت های اسلامی است، و ثانیاً؛ حرکت هماهنگ به منظور تحقق اهداف و منافع مشترک در اشکالی سازمان یافته می باشد که پیامدهای آن می تواند به مراتب فراتر از پیامدهای وحدت اسلامی باشد و تمامی حوزه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و امنیتی را نیز شامل شود.

وحدت اسلامی مقدمه ضروری انسجام اسلامی

بر اساس آنچه گذشت، انسجام اسلامی چند سطح و درجه از وحدت اسلامی جلوتر است، اما ضرورتاً در بستر وحدت اسلامی شکوفا می شود. برای مثال، تا زمانی که پیروان فرق و مذاهب اسلامی نتوانند بر مبنای وجود مشترکات فراوان میان خود (قرآن، سنت و سیره پیامبر اکرم (ص)، و...)، با تفاوت های یکدیگر کنار آیند و خود را در یک «کل» و «هویت مشترک» به نام جهان اسلام تعریف کنند، تعیین اهداف و منافع مشترک بی معناست چه رسد به اقدامات عملی و هماهنگ برای تحقق آن اهداف و منافع. لذا باید توجه کرد که انسجام اسلامی زمانی دست یافتنی می گردد که وحدت اسلامی در سطح مناسبی میان مسلمانان محقق شده باشد.



شاخص‌های کلی مسلمانان و جامعه اسلامی «وحدت‌یافته»

وقتی سخن از وحدت اسلامی به میان می‌آید، طبعاً منظور وحدت کامل و صد درصد میان مسلمانان نیست، بلکه مقصود دستیابی به سطحی مناسب و واقع‌بینانه از وحدت می‌باشد که این سطح باید با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات گوناگون و نیازهای کلان مسلمانان به آن، تعریف شود. در این جهت ما به شاخص‌های صحیحی برای سنجش کمی و کیفی وحدت اسلامی نیازمندیم تا نهایتاً آن را در یک پژوهش میدانی با سطح مورد نظر مقایسه کنیم. بنابراین، ابتدا باید دید شاخص‌های کلان مسلمانان یا جوامع اسلامی «وحدت‌یافته» چیست تا پس از کمی کردن آن شاخص‌ها، و جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز، به برآوردی مورد قبول از میزان وحدت در میان مسلمانان دست یافت.

به نظر می‌رسد بتوان برای ترسیم مسلمانان یا جوامع اسلامی «وحدت‌یافته» از سه شاخص زیر بهره برد:

1- پیروان فرق و مذاهب اصلی اسلامی بر اساس اشتراکات فراوان عقیدتی و فقهی موجود، اختلافات میان خود را درک کنند، همدیگر را به عنوان مسلمان و تابع دین اسلام به رسمیت بشناسند و دست از تکفیر یا بی‌احترامی به یکدیگر بردارند. در چنین شرایطی، طبعاً درگیری و خشونت میان طرفداران این فرق شدت می‌یابد و زندگی مسالمت‌آمیز میان آن‌ها با قبول وجود اختلافات عقیدتی و فقهی ممکن می‌گردد.

2- مسلمانان، با وجود اعتقاد به فرق و مذاهب مختلف و همچنین تعلق به ملیت‌های گوناگون برای خود یک هویت کلی و مشترک به نام «مسلمان» قائل باشند و همه مسلمانان، کشورهای اسلامی و همچنین دارایی‌های معنوی و مادی خود را در یک مجموعه و کل، به نام «جهان اسلام» تعریف کنند.

3- مسلمانان با فرق و مذاهب و همچنین ملیت‌های گوناگون، به عنوان یک وظیفه مهم دینی و فراملی، انگیزه و اراده لازم را برای ارتقا و تقویت جهان اسلام و نیز حراست از مسلمات، مقدسات و هویت اسلامی و همچنین «جهان اسلام» (شامل مسلمانان، کشورهای اسلامی و دارایی‌های معنوی و مادی مسلمانان) در برابر خطرهای تهدیدهای درونی و بیرونی دارا باشند.

وحدت اسلامی به منزله نفی هویت‌های فرقه‌ای و مذهبی؟!

یکی از بدفهمی‌های رایج از مفهوم وحدت اسلامی که حتی میان عده‌ای از علمای مسلمان نیز مشاهده شده و از آن به مانعی در راه تحقق وحدت اسلامی یاد گشته است، مساوی انگاشتن وحدت اسلامی با کنار گذاشتن عقاید مذهبی مختلف و روی آوردن به نوعی بی‌مذهبی یا هضم شدن مذاهب در یکدیگر است. این در حالی است که اگر به تاریخ وحدت اسلامی نگاهی گذرا داشته باشیم، به وضوح درخواهیم یافت که هیچ‌یک از منادیان بزرگ وحدت اسلامی، اعم از سنی و شیعه، به دنبال نفی حقانیت عقاید خاص مذاهب مختلف اسلامی و هویت‌های ناشی از آن یا هضم یکی در دیگری نبودند. به بیانی دیگر، ترویج وحدت اسلامی در میان شیعیان به منزله نفی حقانیت تشیع و پذیرش عقاید خاص اهل تسنن نیست، کما اینکه در ترویج وحدت اسلامی میان اهل تسنن نیز همین موضوع صادق است. باید توجه کرد که مفهوم اصلی وحدت اسلامی بر لزوم قبول وجود یک منطقه عقیدتی و فقهی بزرگ و مشترک در میان مسلمانان، و پذیرش همبستگی بر اساس آن می‌باشد. به باور بسیاری از صاحب‌نظران، فرق و مذاهب مختلف اسلامی در بیش از 90 درصد موضوعات عقیدتی، فقهی و اخلاقی با یکدیگر اشتراک نظر دارند و این موضوع، موقعیت منحصره‌فردی را برای شکل‌گیری یک هویت فردی کلی و مشترک به نام «مسلمان» و همچنین یک هویت جمعی کلی و مشترک به نام «جهان اسلام» به‌وجود آورده است. نکته مهمی که باید در اینجا به آن اشاره کرد، لزوم سوق دادن مباحث اختلافی به مجالس علمی و تحقیقی حوزه و دانشگاه است. در واقع یکی از لوازم اصلی وحدت اسلامی، آزادی پیروان فرق و مذاهب مختلف برای مطالعه یا مباحثه درباره دیگر مذاهب است. با این ملاحظه، سوق دادن مباحث به سمت محافل علمی – تخصصی، ضمن محترم نگاه‌داشتن آزادی پیروان مذاهب مختلف برای پژوهش درباره دیگر مذاهب، عمده مسائل اختلافی و بحث‌برانگیز را به طور طبیعی از میان توده مردم به میان علما، محققان، طلاب و دانشجویان رشته‌های تخصصی مرتبط منتقل خواهد کرد. چنان‌که گذشت، ما باید قبول کنیم که مذاهب اسلامی در بعضی از موضوعات، که دسته‌ای از آن‌ها نیز برای پیروان آن بسیار مهم است، با یکدیگر اختلاف نظر دارند و گروندگان به آن مذاهب مایل‌اند باب تحقیق و مباحثه درباره

این اختلافات میان مسلمانان بسته نشود. البته همان‌طور که بیان شد، وحدت اسلامی به منزله نادیده گرفتن این اختلافات و کم‌ارزش تلقی کردن آن‌ها نیست. با این حال نمی‌توان تردید داشت که طرح مباحث اختلافی در میان توده مردم، تلاش برای اثبات حقانیت مذهبی خاص و ترویج سازمان‌یافته و عمومی یک مذهب در میان توده پیروان مذهب دیگر، به تحریک تعصبات مذهبی و نهایتاً تضعیف هویت فردی کلی و مشترک (مسلمان) و نیز هویت جمعی کلی و مشترک (جهان اسلامی) منتهی می‌گردد، لذا بهترین روش برای رفع این مشکل، ایجاد مجالس و کرسی‌های علمی - انتقادی فعال (اعم از حوزوی و دانشگاهی) با حضور علماء، محققان، طلاب و دانشجویان رشته‌های تخصصی مرتبط می‌باشد.

آیا هم‌اکنون مسلمانان از سطح مناسبی از وحدت برخوردارند؟

قبل از هر چیز باید بر این نکته تأکید کرد که دستیابی به وحدت اسلامی شدیداً به موضوع بیداری اسلامی وابسته است. بیداری اسلامی، در یک منظر کلی، به معنای عبور از قشری‌گرایی و رسیدن به هسته و مغز دین است. البته باید توجه کرد که این سخن به معنای کم‌اهمیت دانستن قشر دین نیست؛ چراکه قشر دین، سهم بسزایی در محافظت از هسته دین بر عهده دارد. معنای این سخن توقف نکردن در قشر دین و غافل نشدن از مغز و هسته آن است. اما سؤال اینجاست که بیداری اسلامی محصول چیست؟ به نظر می‌رسد بهره‌مندی مسلمانان از درک عمیق‌تر از دین، مهم‌ترین عامل در بیداری اسلامی است و البته در این میان، علما و رهبران دینی همواره از جایگاهی اساسی برخوردار بوده‌اند. باید توجه کرد که اگر علما و رهبران دینی خود دچار سطحی‌نگری یا تحجر و تنگ‌نظری باشند، جامعه اسلامی و توده مسلمانان نیز به تبع آن‌ها در فرایند فهم دین، هیچ‌گاه از سطح به عمق نخواهند رسید.^[1]

(http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn1) در چنین وضعی، قبول یزید فاسد به عنوان خلیفه مسلمانان از سوی توده مردم و وقوع حادثه عاشورا دور از ذهن نخواهد بود.

در تایخ معاصر، جدی شدن موضوع وحدت اسلامی به چندین دهه قبل باز می‌گردد؛ از زمانی که بسیاری از مصلحان بزرگ دینی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمدحسن کاشف‌الغطا، شیخ محمد عبده، شیخ محمد شلتوت، آیت‌الله بروجردی و ...، با هدف صیانت از کیان اسلام و مقابله با گسترش توطئه‌های قدرت‌های استعماری جهان علیه مسلمانان و کشورهای اسلامی، تلاش‌هایی را برای بیداری اسلامی و ایجاد وحدت میان مسلمانان آغاز کردند. اما پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) را باید رویدادی مهم و بزرگ در جهت بیداری اسلامی و فراگیر شدن و عینی شدن موضوع وحدت اسلامی در میان مسلمانان و جهان اسلام محسوب کرد.^[2]

(http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn2)

در واقع پیروزی انقلاب اسلامی، در شرایطی که فرهنگ و تفکر اسلامی در بسیاری از کشورهای مسلمان، بر اثر رواج گسترده فرهنگ و اندیشه غربی و رشد خفقان، رمق خود را از دست داده بود، بیشتر شبیه معجزه بود؛ معجزه‌ای که بسیاری از مسلمانان را از خودفراموشی و بی‌هویتی نجات داد.^[3]

(http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn3)

دیدگاه‌های امام خمینی(ره) درباره وحدت اسلامی به سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باز می‌گردد؛ به ویژه زمانی که تفرقه در میان مسلمانان و همچنین غفلت آن‌ها از خطر رشد اسرائیل - به مثابه غده‌ای سرطانی - حیات مسلمانان و کشورهای اسلامی را به مخاطره انداخته بود، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، طرح ضرورت وحدت اسلامی از سوی امام خمینی(ره) ابعاد تازه و گسترده‌ای به خود گرفت و به سیاست ثابت دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بدل شد. از نظر امام خمینی، انقلاب اسلامی متعلق به همه مسلمانان جهان بود و می‌توانست زمینه‌ساز رهایی مسلمانان از ظلم قدرت‌های بزرگ و قرار گرفتن آن‌ها در مسیر پیشرفت تلقی شود.^[4]

(http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn4) اما این دیدگاه برای دو دسته پذیرفتنی نبود:

1- برای بسیاری از حکومت‌های کشورهای مسلمان که همچون رژیم پهلوی، در زمره حکومت‌های استبدادی و غرب‌گرا قلمداد می‌شدند، طرح وحدت اسلامی از سوی جمهوری اسلامی ایران به منزله سرایت اندیشه انقلاب اسلامی به کشورهای خود و در نتیجه فراهم شدن مقدمات سرنگونی حکومتشان از سوی مردم یا انحراف از مسیر غرب تلقی

می‌شد، لذا نه تنها در جهت وحدت اسلامی گامی برنداشتند، بلکه با به خدمت گرفتن علمای مزدور و صرف هزینه‌های هنگفت، در جهت بزرگ کردن اختلافات مذهبی، تقویت پان‌عریسم (مانند حمایت همه‌جانبه از تجاوز صدام به ایران) و متهم کردن جمهوری اسلامی به ترویج تشیع و تلاش برای تسلط بر اعراب، کوشیدند.

2- قدرت‌های بزرگ، که با پیروزی انقلاب اسلامی، منافع کلان خود را در ایران کاملاً ازدست‌رفته می‌دیدند، طبعاً به هیچ وجه به گسترش نظری و عملی وحدت اسلامی در کشورهای مسلمان علاقه‌ای نداشتند؛ [5] (http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn5) آن‌ها به خوبی از قدرت بی‌نظیر وحدت اسلامی در ایجاد دگرگونی در معادلات منطقه - که در رأس آن حفظ اسرائیل، تسلط بر منابع عظیم نفتی و بازارهای بی‌نظیر اقتصادی برای کالاهای غربی در خاورمیانه قرار داشت - آگاه بودند و تجربه تاریخی خود در اختلاف‌افکنی میان مسلمانان برای پیشبرد اهداف استعماری خود در کشورهای آن‌ها را به یاد داشتند، لذا طبیعی بود که با تقویت انقلاب‌هراسی در میان رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان، به بیشتر آن‌ها توصیه نمایند تا برای مصون ماندن از خطر گسترش اندیشه انقلاب اسلامی به کشورهایشان، در توسعه اختلافات مذهبی، تقویت هویت قومی مسلمانان عرب و معرفی انقلاب اسلامی به عنوان جریان شیعی و غیر عرب بکوشند. البته آن‌ها این مسئولیت را به طور کلی به رژیم‌ها واگذار نکردند، بلکه با نفوذ در کشورهای اسلامی و تقویت همه‌جانبه گروه‌های متعصب و تندرو مذهبی، به گسترش اختلاف و تفرقه و حتی خشونت‌های مذهبی، که با تلاش علمای فرهیخته و صاحب نام مسلمان به شدت کاهش یافته بود، مبادرت نمودند.

با همه این تلاش‌ها، انقلاب اسلامی تأثیر عمیق خود را بر کشورهای اسلامی گذاشته بود. بسیاری از جنبش‌های اصلاحگر و آزادی‌بخش اسلامی، که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در عمل امید خود را به ادامه فعالیت از دست داده بودند، احیا شدند. همچنین مسأله مقابله با اسرائیل و نجات مردم مظلوم فلسطین و لبنان از ظلم و ستم این حکومت تجاوزگر جان تازه‌ای گرفت. [6] (http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn6)

علاوه بر این، از یک طرف، امام خمینی(ره) و پس از رحلت ایشان مقام معظم رهبری و از طرف دیگر، علمای ایرانی و دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران، با استمرار تأکیدات خود بر لزوم وحدت اسلامی، تلاش جدی و عملی برای روشننگری گسترده در جهان اسلام و مقابله با فضا سازی‌های تبلیغی غرب و بسیاری از رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان، از فرصت‌های ناشی از انقلاب اسلامی برای ایجاد همبستگی میان مسلمانان - که بر خلاف القائنات مسموم کشورهای غربی و بسیاری از رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان، فقط به دنبال حفظ کیان اسلام و کشورهای مسلمان در برابر نظام استکبار جهانی و همچنین فراهم کردن زمینه پیشرفت مسلمانان و کشورهای مسلمان بود - استفاده فراوانی به عمل آوردند. [7] (http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn7) که از بارزترین آن‌ها می‌توان به حمایت گسترده از مردم مظلوم فلسطین (به قیمت تحمل فشارهای اقتصادی و سیاسی گسترده از سوی غرب)، حمایت گسترده از مردم مظلوم افغانستان، حمایت از مردم مظلوم بوسنی هرزگوین و... نام برد که اغلب آن‌ها نه پیرو مذهب تشیع بودند و نه لزوماً غیر عرب. همچنین برگزاری ده‌ها نشست اسلامی در موضوع وحدت و تقریب مذاهب اسلامی، کمک به تقویت سازمان کنفرانس اسلامی و گسترش همکاری و تعامل با کشورهای مسلمان (به‌رغم حمایت گسترده بسیاری از آن‌ها از رژیم صدام در طی جنگ هشت ساله علیه ایران) و... از دیگر اقدامات مهمی است که جمهوری اسلامی طی 29 سال اخیر برای گسترش وحدت اسلامی انجام داده است.

لذا در یک جمع‌بندی می‌توان گفت در مقایسه وضعیت پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، هم‌اکنون با وجود سرمایه‌گذاری‌های گسترده به منظور جلوگیری از تحقق وحدت اسلامی و بستن دست جمهوری اسلامی ایران در این زمینه، میزان برخورداری مسلمانان از وحدت اسلامی بیش از هر زمان دیگر ارزیابی می‌شود؛ هرچند این میزان از وحدت برای تحقق انسجام اسلامی به هیچ وجه کافی نیست و باید تلاش‌ها در این زمینه با تمام توان ادامه یابد.

علت واقعی روند معکوس در زمینه وحدت اسلامی در سال‌های اخیر



برای بسیاری، این سؤال وجود دارد که چرا با وجود تلاش‌های بسیاری که به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در کشورهای اسلامی و برای ایجاد وحدت و همبستگی میان مسلمانان انجام شده است، در سال‌های اخیر، فرایند معکوس در موضوع وحدت اسلامی و زنده شدن بسیاری از اختلافات قدیمی میان فرق و مذاهب اسلامی را شاهد هستیم؟ آیا این وضعیت را باید به منزله شکست تلاش‌های انجام‌شده در زمینه وحدت اسلامی تلقی کنیم؟ برای پاسخگویی به این پرسش، توجه به سه نکته ذیل ضروری است:

1- همان‌طور که اشاره شد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش‌های بسیاری برای ممانعت از تحقق وحدت اسلامی، که با پیروزی انقلاب اسلامی به صورت گسترده مطرح شده بود، انجام شد که یکی از آن تلاش‌ها تقویت گروه‌های متعصب و افراطی در کشورهای اسلامی بود. البته این گروه‌ها، با وجود برخورداری از امکانات مالی گسترده و حتی جایگاه منحصربه‌فرد (اعم از پنهان و آشکار) در بعضی از رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان، هیچ‌گاه موفق نشدند از اقبال عمومی بهره‌مند گردند و به موقعیت اکثریت در کشورهای اسلامی دست یابند.

2- در حادثه مشکوک یازده سپتامبر، که به کشته و زخمی شدن صدها نفر بی‌گناه در نیویورک منجر شد، گروه افراطی القاعده که بر اساس اسناد روشن در خلال مبارزه با نیروهای شوروی در افغانستان از سوی سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده و با کمک بعضی از رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان تأسیس شده و از حمایت آن‌ها برخوردار بود، مسئول شناخته شد و حضور آن‌ها و رژیم طالبان در افغانستان، زمینه حمله نظامی امریکا و بعضی از کشورهای غربی به افغانستان و اشغال این کشور را به نام مبارزه با تروریسم فراهم کرد. از طرف دیگر، موضوع تولید سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و بهره‌مندی رژیم صدام از آن‌ها و همکاری نکردن آن رژیم با بازرسان سازمان ملل و همچنین ذکر شواهدی مبنی بر حمایت صدام از گروه القاعده، امکان آغاز مرحله تازه‌ای از مبارزه با تروریسم را برای امریکا به بهانه سرنگونی رژیم صدام و برقراری دموکراسی در عراق فراهم نمود که انگیزه اصلی آن از همان ابتدا اشغال عراق بود. اما ورود به عراق که می‌توانست علاوه بر برخورداری از انگیزه محافظت از اسرائیل در برابر خطر موهومی به نام ایران، فرصت تسلط امریکا بر چاه‌های عظیم نفت منطقه را نیز فراهم نماید فقط یک روی سکه بود. روی دیگر سکه برخورداری عراق از جمعیت حداکثری شیعه، و زیان امریکا و بعضی از رژیم‌های منطقه از برقراری دموکراسی در عراق بود؛ چراکه نتیجه قطعی دموکراسی در عراق می‌توانست به روی کار آمدن دولتی شیعی و طبعاً نزدیک به ایران منتهی گردد؛ لذا از نظر اشغالگران، بهترین راه برای قدرت نیافتن شیعیان در عراق، تحریک تعصبات مذهبی در عراق و ممانعت از قدرت گرفتن شیعیان در این کشور شناخته شد. اما ایجاد درگیری میان مردم عراق، اعم از شیعه و سنی، که در طی تاریخ همواره به صورتی کاملاً مسالمت‌آمیز و بدون هرگونه مشکل در کنار یکدیگر زندگی نموده بودند، کار ساده‌ای نبود؛ لذا در این زمینه، اشغالگران سه اقدام دیگر را طراحی کردند: اول، ایجاد مرحله‌ای تازه از شیعه‌هراسی در رژیم‌های منطقه و همچنین گروه‌های سنی در عراق تحت عناوینی نظیر هلال شیعی و... و تشویق آن‌ها به تقویت مادی و معنوی گروه‌های متعصب و افراطی برای به راه انداختن موج شیعه‌کشی در عراق؛ دوم، باز گذاشتن دست گروه‌های افراطی نظیر القاعده - که پس از سرکوبی آن‌ها در افغانستان ظاهراً جبهه جدیدی علیه امریکا در عراق ایجاد نموده بودند - برای فشار به شیعیان و ناکام گذاشتن دولت منتخب مردم عراق در ایجاد امنیت و ثبات؛ سوم، باز گذاشتن دست نیروهای بعثی در اقدامات جنایتکارانه علیه شیعیان و تضعیف کارآمدی دولت منتخب.

البته تقویت گروه‌های افراطی از سوی امریکا و گروهی از رژیم‌های منطقه، تاکنون برای امنیت آن‌ها نیز پرهزینه بوده، اما شاید پرداخت چنین هزینه‌ای برای شکل نگرفتن یک دولت شیعی و نزدیک به ایران در عراق و محافظت از اسرائیل از سوی امریکایی‌ها منطقی به نظر رسیده است.

3- پیروزی شکوهمند حزب الله لبنان در مقاومت موسوم به 33 روزه در برابر تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان، که پس از سال‌های متمادی، ابّهت کاذب و تصویر شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل را در چشم مسلمانان برهم زد، می‌رفت تا به شکل‌گیری یک جریان اسلامی قوی علیه اسرائیل و امریکا، به عنوان حامی اصلی آن در کشورهای اسلامی، منجر شود. اما برنامه‌ریزی برای بزرگ کردن اختلافات مذهبی و منسوب کردن مقاومت لبنان به شیعیان و ایران و نه همه مسلمانان و کشورهای اسلامی، اقدام مهمی بود که با کمک گروهی از رژیم‌های حاکم بر کشورهای مسلمان و با هدف جلوگیری از وحدت اسلامی و شکل‌گیری این جریان انجام شد.

با ملاحظه سه نکته یادشده، باید توجه کرد که اولاً: تشدید اختلافات مذهبی و حتی خشونت‌های ناشی از آن در عراق، به‌رغم تبلیغات انجام شده از سوی غرب و بعضی از رژیم‌های حاکم بر کشورهای اسلامی، هیچ‌گاه در جهان اسلام فراگیر نبوده است، به‌طوری‌که در عراق نیز منتهی به موفقیت ارزیابی نمی‌شود؛ ثانیاً: ایجاد موج ضد شیعی جدید در بعضی از کشورها و حتی تحریک عده‌ای از علمای مسلمان در این زمینه، استمرار نداشته است و لذا مشاهده می‌کنیم که پس از روشننگری‌های جمهوری اسلامی ایران در این زمینه و فرمایشات افشاگرانه رهبر معظم انقلاب اسلامی در خصوص توطئه‌های امریکا در ایجاد اختلافات مذهبی و کذب بودن موضوع هلال شیعی و ...، بسیاری از علما و رهبران مسلمان نگرش خود را درباره موضوع وحدت اسلامی تصحیح کرده‌اند و امریکا در اجرای توطئه‌های یادشده شکست خورده است.

البته تحلیل فوق به معنای مبرّا دانستن گروه‌های شیعی در ایران و کشورهای دیگر از هر گونه اشتباه، و دادن بهانه به دست بعضی از آن‌ها برای کمک به شکل‌گیری روند به ظاهر معکوس در زمینه وحدت اسلامی نیست؛ زیرا بعضی از گفتارها و رفتارهای غیر منطقی شیعیان در تحریک احساسات اهل تسنن و زنده کردن تعصبات مذهبی آن‌ها مؤثر بوده است که باید با عنایت به توصیه‌های اکید امام راحل(ره) و مقام معظم رهبری، در آینده از تکرار آن به جدّ اجتناب گردد.

نیاز مبرم جهان اسلام به منشور وحدت

در ابتدای سال جاری، مقام معظم رهبری بر لزوم تهیه منشور وحدت اسلامی و امضای علما و مراجع صاحب نام دینی فرق و مذاهب اسلامی بر ذیل آن تأکید نمودند. بدون تردید، در ادامه چندین دهه تلاش شمار زیادی از علمای جهان اسلام در جهت تحقق وحدت اسلامی، تدوین و امضای چنین سند مهمی می‌تواند ضمن شفاف‌سازی مفهوم وحدت اسلامی و اصول، اهداف و مقتضیات آن – که در طی دهه‌های اخیر همواره از بدفهمی یا سوء تعبیر رنج برده است – از اقدامات غیر منطقی گروه‌های متعصب و افراطی در تکفیر پیروان مذاهب اسلامی و به راه انداختن خشونت علیه آن‌ها جلوگیری نماید و امکان زندگی مسالمت‌آمیز و تعامل سازنده میان پیروان فرق گوناگون و حرکت به سمت انسجام اسلامی را میسر سازد.^[8] (http://zamaneh.info/articles/797.htm#_edn8)

مخاطبان اصلی موضوع انسجام اسلامی

بر اساس مفهومی که از انسجام اسلامی ارائه شد، مطمئناً، این دولت‌های کشورهای مسلمان خواهند بود که در تحقق انسجام اسلامی توانایی لازم را دارند. اما باید پرسید آیا دولت‌های کشورهای مسلمان از اهداف فرا ملّی در جهت حمایت از منافع همه مسلمانان یا جهان اسلام برخوردار می‌باشند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت اصولاً این دولت‌های ایدئولوژیک هستند که از اهداف فرا ملّی از نوع دینی برخوردار می‌باشند و در شرایطی که به‌جز جمهوری اسلامی ایران، هیچ دولت اسلامی و غیر سکولار به معنای دقیق کلمه در میان کشورهای مسلمان مشاهده نمی‌شود، انتظار ترسیم اهداف فرا ملّی در میان دولت‌های کشورهای مسلمان که پایه اصلی تحقق انسجام اسلامی محسوب می‌شود، واقع‌بینانه نیست و اگر هم انتظاری در این زمینه متصور باشد، حداکثر باید به وضعیت کنونی سازمان کنفرانس اسلامی و کارکرد حداقلی و ضعیف آن راضی بود. این در حالی است که بدون تردید، سازمان کنفرانس اسلامی، که از همان ابتدای شروع به کار به وسیله دولت‌های کشورهای مسلمان اداره شده و در رفع معضلات اساسی جهان اسلام، تأمین امنیت مسلمانان و کشورهای مسلمان، و زمینه‌سازی برای پیشرفت آن‌ها در ابعاد گوناگون، کامیاب نبوده است، به تحقق موضوع انسجام اسلامی قادر نیست.

البته می‌توان با صرف نظر از اهداف فرا ملّی دینی، به دنبال کشف منافع مادی مشترک میان کشورهای مسلمان و ایجاد سطحی مناسب از همکاری و هماهنگی برای تأمین این منافع بود، اما باید توجه کرد که با وجود مطلوبیت چنین اقداماتی، نمی‌توان کارکرد انسجام اسلامی را به این سطح تنزل داد و به ایجاد چیزی شبیه اتحادیه عرب یا شورای

همکاری خلیج فارس و نظیر این دو، که به منظور تأمین منافع مشترک کشورهای عضو و بدون محوریت «اسلام» تأسیس شده است، راضی بود.

برای مثال، امروزه از نظر اکثر مسلمانان جهان، مسأله فلسطین، مهم‌ترین مسأله جهان اسلام به‌شمار می‌رود. اما مواجهه کشورهای مسلمان با این مقوله بر اساس منافع ملّی یا مادی آن کشورها – که عموماً با منافع اختصاصی سران حکومت‌ها گره خورده است – انجام می‌شود. لذا طبیعی است که نه تنها همکاری و هماهنگی شایسته‌ای میان کشورهای اسلامی در حمایت از مردم مظلوم فلسطین وجود ندارد، بلکه در بسیاری از اوقات، کارشکنی‌های دسته‌ای از حکومت‌های کشورهای مسلمان در امر حمایت از مردم مظلوم فلسطین و همسویی پنهان و آشکار با رژیم صهیونیستی را شاهد می‌باشیم که تن دادن به طرح‌های ناعادلانه‌ای چون صلح خاورمیانه از نتایج آن می‌باشد.

عده‌ای معتقدند که مخاطب اصلی موضوع انسجام اسلامی، توده مردم مسلمان می‌باشند نه دولت‌ها. در این صورت باید گفت در وضعی که بیشتر حکومت‌های موجود در کشورهای اسلامی جزء حکومت‌های مردمی محسوب نمی‌شوند و امکان مداخله مردم مسلمان در اداره کشورهای خود و تعیین اهداف فرا ملّی عملاً وجود ندارد، چگونه می‌توان به پیگیری موضوع انسجام اسلامی از سوی توده مردم امیدوار بود؟ از جهت دیگر، در سال‌های اخیر، گسترش فزاینده تهاجم فرهنگی غرب به کشورهای اسلامی و تضعیف شدید هویت دینی در میان نسل‌های جدید مسلمان را شاهد می‌باشیم که این موضوع نیز می‌تواند همراهی جدی نسل‌های جدید در تحقق انسجام اسلامی را با کندی و ضعف روبه‌رو نماید.

با وجود این واقعیت‌ها، تحقق انسجام اسلامی نیز همچون وحدت، موضوعی نسبی است؛ لذا باید ضمن در نظر داشتن هر دو مخاطب (دولت‌ها و توده مسلمانان) از ظرفیت‌های موجود برای پیگیری انسجام اسلامی هوشمندانه بهره برد.

دو پیشنهاد در جهت پیگیری موضوع انسجام اسلامی

1- تلاش در جهت نوسازی و تقویت سازمان کنفرانس اسلامی. با وجود ضعف و ناکارآمدی سازمان کنفرانس اسلامی، این سازمان همچنان مهم‌ترین نهادی است که می‌تواند با بهره‌مندی از سابقه نسبتاً طولانی و اعتبار خود در میان کشورهای مسلمان، به منظور ترسیم اهداف و منافع مشترک میان کشورهای مسلمان و برنامه‌ریزی عملی برای تحقق آن وارد عمل شود. لازمه چنین اقدامی، آسیب‌شناسی دقیق سازمان کنفرانس اسلامی، تهیه طرح جامع برای نوسازی و تقویت این سازمان و ائتلاف شماری از کشورهای اسلامی برای حمایت از این طرح و ایجاد ضمانت‌های لازم برای اجرای مناسب آن می‌باشد.

2- ارتقای جایگاه نخبگان کشورهای مسلمان در تحقق انسجام اسلامی و تشکیل سازمان مستقل مجامع اسلامی. با وجود تشکیل مجمع علمای اسلام و مجامع دیگر نظیر آن در محیط جهان اسلام، همچنان زمینه توسعه کمّی و کیفی این مجامع در زمینه‌های گوناگونی چون: علمی، فرهنگی، هنری، ادبی و حتی اقتصادی وجود دارد. بدون تردید این مجامع می‌توانند با هویتی دینی و با محوریت اسلام، با هدف فعالیت مستقل از دولت‌ها در زمینه رفع معضلات جهان اسلام و کمک به پیشرفت مسلمانان، تشکیل، و به صورتی کاملاً دموکراتیک اداره گردند. البته تشکیل سازمان غیر دولتی، برای ایجاد هماهنگی میان این مجامع، کارایی آن‌ها را مضاعف خواهد ساخت. برای دستیابی به مجامع فوق، پیش‌قدمی تعدادی از نخبگان صاحب‌نام و انگیزه‌مند کشورهای اسلامی، تهیه اساسنامه، و دعوت از نخبگان در رشته‌های گوناگون برای راه‌اندازی این مجامع در موضوعات گوناگون، و در نهایت فراهم کردن یک منبع مالی مردمی و تشکیل سازمان یادشده، ضروری است. مطمئناً پیشرفت‌های گسترده در عرصه فناوری اطلاعاتی و ارتباطاتی و شکل‌گیری فضای جهانی شدن، بر حرکت به سمت شکل‌دهی این سازمان تأثیر بسیاری خواهد گذاشت.